تاملي در روايت هاي علايم ظهور (1(

 مصطفي صادقي

منتظران موعود، پيوسته در انتظار تحقق نشانه‌هايي هستند كه در روايات فراوان به عنوان نشانه ظهور مهدي(ع) بيان شده است. به همين جهت در طول تاريخ، تطبيق نشانه‌ها بر افراد و گروههايي صورت گرفته و امروزه رواج بيشتري يافته است. آيا اين تطبيق‌ها درست است؟ بين نشانه‌هاي ظهور و اشراط الساعه چه ارتباطي وجود دارد؟ تا چه اندازه مي‌توان به روايات علا‌ئم الظهور اعتماد كرد و راويان و منابع آنها چه ويژگي‌هايي دارند؟ آيا امكان بداء در تحقق اين نشانه‌ها وجود دارد؟ نداي آسماني داراي چه خصوصياتي است؟ اين نوشتار در صدد است با نگاهي تازه به روايات علا‌ئم، اين پرسش‌ها و پرسشهاي ديگري را پاسخ گويد.

مقدمه

از مباحث گسترده‌اي كه دربارهِ مهدويت مطرح مي‌شود، موضوع علا‌مت‌هايي است كه گفته مي‌شود پيش از ظهور منجي موعود پديد خواهد آمد. اهميت اين موضوع به اندازه‌اي است كه غالباً در مباحث انتظار به آن پرداخته مي‌شود و كم‌تر كتابي را مي‌توان يافت كه به زندگي مهدي(عج) پرداخته باشد ولي بخشي از مطالب خود را - به اجمال يا تفصيل - به نشانه‌هاي ظهور اختصاص نداده باشد، حتي كتاب‌هاي مستقلي در اين باره نگارش يافته كه تقريباً هدف همهِ آن‌ها، جمعآوري آن نشانه‌ها بوده است و يا نويسندگان آن كتاب‌ها در صدد تبيين، توضيح و بيشتر، توجيه روايات مربوط به آن برآمده‌اند. در اين ميان تعداد كمي از نويسندگان1 به تحليل و بررسي روايات پرداخته و با ديدهِ نقد به آن‌ها نگريسته‌اند، ولي حتي آنان نيز، اين بحث را تكميل نكرده‌اند و گاه نظرهايشان قابل نقد و بررسي است.

در اين جا بر آنيم تا با نگاهي تازه به روايت‌هاي علا‌يم ظهور، به نكته‌هايي دربارهِ آن‌ها بپردازيم. البته آن چه دراين جا ميآيد، تنها قسمتي از اين مباحث است و بررسي عميق و تفصيل بيش‌تر، فرصت و جايگاه ديگري مي‌طلبد كه نگارنده اميدوار است در آينده‌اي نزديك به آن دست يابد. بنابراين درنوشتار حاضر تنها به مطلب‌هاي كلي اين بحث و ذكر چند نمونه اشاره مي‌شود.

ضرورت و هدف بحث‌

مراجعه به ده‌ها كتابي كه در آن از نشانه‌هاي ظهور، سخن به ميان آمده است، نشان مي‌دهد كه متأسفانه بيش‌تر نويسندگان متأخر، روايت‌هاي منابع گذشته را تكرار كرده و با آن محققانه و تحليلي برخورد نكرده‌اند؛ هر كس به فراخور نوشتهِ خود به چند نشانه اشاره و يكي دو روايت براي نمونه ذكر مي‌كند و به مبحث‌هايي مانند اين كه منظور از سخن معصوم چيست و در چه شرايطي بيان شده، راوي آن از نظر جرح و تعديل چگونه است يا آن روايت در كتب معتبر نقل شده يا نه، توجهي نشده است. بيش‌تر اين كتاب‌ها در صدد قانع كردن موقت مخاطب خود هستند خواننده‌اي كه در آن قسمت خاص از كتاب، انتظار بيان نشانه‌ها را دارد. از اين رو جاي بررسي همه اخبار دربارهِ يك نشانه، ارتباط آن با ديگر نشانه‌ها، بحث از صحت و سقم روايت‌ها و تحليل و نقد منابع آن‌ها بسيار خالي است و كتاب‌ها و مقاله‌هاي اندكي كه به اين موضوع پرداخته‌اند، كافي به نظر نمي‌رسد و قابل نقد است.

ضرورت ديگر اين كه امروزه اين مطلب كه ظهور نزديك شده، بيش‌تر علا‌يم به وقوع پيوسته و شاهد دولت حقهِ آل محمد(ص) خواهيم بود، بسيار رواج پيدا كرده و هر كس از نزديك‌تر بودن ظهور خبر دهد محبوب‌تر است. غافل از اين كه:

نخست: تعيين وقت (حتي به معناي يك محدوده زماني تقريبي)، ممنوع است و هيچ يك از معصومين هم اين كار را نكرده‌اند2؛

دوم: ادعاي نزديك بودن ظهور، تبعات و زيان‌هايي مانند بدبين شدن عامه مردم نسبت به گفته‌هاي معصومين، به وجود آوردن انتظار كاذب و سست شدن اعتقاد به آن پس از گذشت زمان را در پي دارد. از مرحوم آيت‌ا لله مرعشي نجفي نقل كرده‌اند:

<از اين مطالب (كه مثلا‌ً سفياني ديده شده يا...) نگوييد؛ زيرا جوانان بعد از ساليان، وقتي كه ظهور حضرت به تأخير بيفتد، دست از دين برمي‌دارند و همه را دروغ مي‌پندارند.>3

يكي از مراجع تقليد حاضر هم مي‌فرمايد:

<بايد زمينه را مساعد كنيد كه اگر غيبت، صد هزار سال هم طول بكشد، عقايد مردم خراب نشود. فردي بود كه هر روز مي‌گفت: حضرت ميآيد و ظهور نزديك شده است. يك بار گفت: سه ماه ديگر آقا حتماً ميآيد. سه ماه بعد، گفتيم چه شد؟ گفت: بدا حاصل شد! بايد كاري كنيم كه ايمان راسخ پيدا كنيم.4>

به نظر مي‌رسد اين سخنان به اندازه اي گوياست كه هدف از اين بحث را روشن مي‌كند؛ زيرا موضوع انتظار و ظهور و علا‌يم ارتباط تنگاتنگي با هم دارند، به گونه‌اي كه برخي در صدد هستند، نزديك شدن ظهور را با بيان علا‌يم محقق شده، اثبات كنند.

با آن‌چه گفته شد، هدف از اين نوشتار نيز روشن خواهد شد؛ اين كه اثبات نماييم، حقيقتِ علا‌يم آن گونه كه شهرت يافته، نيست، بلكه جاي بحث و بررسي بيش‌تري دارد، از ميان علا‌يم حتمي، هيچ كدام محقق نشده و علا‌يم ديگر در واقع پيش‌گويي حوادث آينده از سوي امامان معصوم بوده است كه با نشانه‌هاي ظهور قائم آميخته يا به نفع افراد و گروه‌هاي مدعي مهدويت ساخته شده است.

روش بحث‌

لا‌زمهِ تحقيق در موضوع‌هايي كه به اخبار بستگي كامل دارد، بررسي دو جنبهِ متن و سند آن‌هاست. ممكن است روايتي از نظر متن داراي اشكال‌هايي باشد و در عين حال به افرادي كه در سلسله سند آن قرار دارند، اعتماد شود (يعني ثقه باشند) و يا بر عكس‌؛ متن گزارش، مشكلي نداشته باشد ولي در سند آن اشخاصي باشند كه نمي‌توان به آنان اعتماد كرد كه در هر دو صورت، آن خبر را نخواهيم پذيرفت. اين روش در جايي است كه روايتي منحصر به فرد (خبر واحد) در موضوعي وجود داشته باشد. حال اگر ده‌ها روايت، يك مضمون را گزارش كنند، ديگر جمود بر سند معنا نخواهد داشت. سيرهِ علماي گذشته، اين گونه بوده است كه اگر مضمون حديثي با قرايني مانند روايت‌هاي ديگر تأييد مي‌شد، ديگر به ضعف سند توجه نمي‌كردند.

در موضوع مهدويت نيز همين روش جاري است؛ چون اگر قرار باشد دقت سندي در آن اعمال شود، بسياري از روايت‌ها با اشكال روبرو خواهد شد؛ اين امر در روايت‌هاي غيبت و مهدي(ع) كه ديگر فِرق شيعه و حتي اهل سنت آن را به طور گسترده‌اي نقل كرده‌اند و گاه افراد معلوم‌الحالي نيز در طريق آن‌ها وجود دارد، نمود بيش‌تري پيدا مي‌كند. از طرفي آن چه ما را از اكتفا كردن به صحّت سند، باز مي‌دارد، احتمال جعل خبر همراه سلسله سند است.

چنان كه اين كار از سوي برخي غاليان انجام شده است و به دسّ حديث شهرت دارد. امام صادق(ع) به هشام بن حكم مي‌فرمايد:

<حديثي كه موافق كتاب و سنت نيست يا شاهدي براي آن در حديث‌هاي گذشته نمي‌بينيد، نپذيريد؛ چون مغيره بن سعيد - خداوند اورا لعنت كند - در كتاب‌هاي اصحاب پدرم احاديثي جاي داد كه او نفرموده بود.>5

در روايت ديگري، امام روش مغيره (غالي معروف) را در چگونگي دسّ حديث چنين بيان مي‌فرمايد:

<ياران او در ميان ياران پدرم پنهان بودند و كتاب‌هاي اصحاب پدرم را گرفته، نزد مغيره مي‌بردند و او كفرو زندقه را در آن‌ها جاسازي مي‌كرد و به پدرم اِسناد مي‌داد. آن‌گاه ياران او اين كتاب‌ها را در ميان شيعه رواج مي‌دادند.>6

اين دو روايت كه در رجال كشي ذكر شده - با فرض اشكال سندي - اين مطلب را مي‌رساند كه برخي افراد سخناني را به ائمه نسبت داده‌اند كه آن بزرگواران نفرموده‌اند. بنابراين احاديث دسّ ، حتي در صورت جعلي بودن، مطلب را اثبات خواهد كرد، با توجه به اين كه گفته مي‌شود، گروه‌هايي از غلات دربارهِ رهبران خود ادعاي مهدويت داشته‌اند.7 به هر حال درموضوع مهدي و ظهور او، علا‌وه بر توجه به سند روايت‌ها، به متن آن‌ها نيز بايد توجه داشت و اگر خبري با روايت‌هاي ديگر يا قرايني غير از آن تأييد نشود، به بحث و بررسي بيش‌تري نياز دارد.

منابع و راويان علا‌يم‌

روايت‌هاي مربوط به علا‌يم ظهور، درمنابع گسترده شيعه و سنّي پراكنده است كه بيشتر آن‌ها در سه كتاب مربوط به غيبت يعني: الغيبه ‌نعماني،كمال‌الدين شيخ صدوق و الغيبه شيخ طوسي، آمده است. تعدادي از آن‌ها هم در روضهِ كافي ذكر شده و شيخ مفيد(ره) برخي از همان روايت‌ها را در زندگي امام دوازدهم از كتاب ارشاد آورده است. البته پيش از اين دوره كتاب‌هاي فراواني دربارهِ دو موضوع غيبت و ملا‌حم نوشته شده است كه به دست ما نرسيده، ولي به نظر مي‌رسد روايت‌هاي آن كتاب‌ها در چند منبع پيش گفته جمع‌آوري شده است. نجاشي و شيخ طوسي در فهرست هاي خود، در ذيل نام تعدادي از اصحاب ائمه، به نام كتاب‌هاي آنان دربارهِ اين دو موضوع اشاره مي‌كنند كه البته نام برخي از واقفه و غاليان و اصحاب ديگر مذهب‌هاي شيعه در ميان آنان به چشم مي‌خورد.

در ميان اهل سنت، روايت‌هاي مربوط به نشانه‌هاي ظهور، در باب‌هاي ملا‌حم و فتن يا در كتاب‌هايي به همين نام آمده است. در مسند ابن حنبل و صحاح شش‌گانه، در ذيل اين باب به برخي از نشانه‌ها اشاره شده است. البته در اين كتاب‌ها چندان اثري از آن چه شيعه در روايت‌هاي خود آورده است، به چشم نمي‌خورد، ولي كتاب الفتن نعيم بن حماد (م 228 ه .) كه به ملا‌حم و فتن اختصاص دارد، از جمله معدود كتاب‌هاي اهل سنت است كه امروز در دسترس ماست و روايت‌هاي آن با آن چه در منابع شيعه ذكر شده، شباهت دارد. كتاب ديگر الملا‌حم ابن المنادي (م 336 ه .) است كه حال و هواي آن همانند الفتن ابن حماد است ولي روايت‌هايي در آن وجود دارد كه در ديگر منابع نيست.

كتاب ديگري كه مطالب آن از منابع اهل سنت گرفته شده، التشريف بالمنن يا ملا‌حم سيدبن‌طاووس است. ولي كتاب خود را به چهار بخش تقسيم كرده و سه بخش آن را از كتاب‌هاي ابن حماد، سليلي،‌ ابويحيي زكريا و يك بخش آن را از منابع قديمي‌تر شيعه، جمعآوري كرده است. اهميت كتاب سيد، به بخش دوم و سوم است كه امروز در دسترس نيست. كتاب عقدالدرر شافعي (قرن هفتم ه .) و البرهان في علا‌مات مهدي آخرالزمان از متقي هندي (م 975 ه .) - كه روايت‌هاي آن‌ها شباهت زيادي به يكديگر دارند - از مجموعه‌هاي قبلي مانند الفتن ابن حماد جمع آوري شده است.

راويان اين حديث‌ها بسيار گوناگونند و تلا‌ش براي انتساب دسته‌اي از روايت‌ها به راوي واحد يا ديدگاهي خاص، بي‌نتيجه است. از نظر اتصال اين اخبار به معصوم، نكته جالب و قابل بررسي اين است كه اكثر قريب به اتفاق آن‌ها از امام باقر و امام صادق(ع) نقل مي‌شود. حتي برخي روايت‌هاي اهل سنت نيز به اين دو امام مي‌رسد. تعداد انگشت شماري از اين احاديث به امام هفتم و هشتم و بيش‌تر به رسول خدا(ص) و اميرمؤمنان(ع) منسوب است. بسياري از روايت‌هاي علا‌ئم الظهور هم از معصوم صادر نشده است كه اين موضوع در منابع اهل سنت فراوان8 و در غيبت شيخ طوسي به تكرار يافت مي‌شود.9

نشانه‌هاي قيامت يا نشانه‌هاي ظهور

در بسياري از منابع اهل سنت و برخي جوامع حديثي شيعه، نشانه هاي ظهور مهدي(عج) با علا‌مت‌هاي نزديك شدن و برپايي قيامت (اشراط الساعه) آميخته و برخي نيز كه به عنوان علا‌ئم ظهور شهرت دارند، نشانهِ قيامت دانسته شده است. حتي گاهي اصل ظهور مهدي(ع) به عنوان علا‌مت قيامت ياد مي‌شود. به طور كلي صاحبان جوامع حديثي اهل سنت بابي با عنوان <اشراط الساعه> گشوده‌اند و در دوره هاي متأخر، كتاب‌هاي مستقلي با همين عنوان عرضه شده است. در كتاب الفتن واشراط الساعه از صحيح مسلم مي‌خوانيم:

عن حذيفه بن اسيد الغفاري قالَ: طَلَع النَّبِي(ص) عَلَينا وَ نَحن نتَذاكر فقالَ مَا تَذاكَرون قالوا: نَذَكر الساعه قال انّها لَن تَقُوم حتي تَرَونَ قبلَها عشر آياتٍ فَذَكر الدُخان والدجّال والدّابهَ و طلوعَ الشمسِ من مغربِها و نزولَ عيسي بن مريم(ع) و يأجوجَ و مأجوجَ و ثلا‌ثه خسوفٍ: خَسفٌ بالمشرقِ و خسفٌ بالمغرب و خَسفٌ بجزيره العرب و آخر ذلك نار تَخرُج من اليَمن تَطردُ الناسَ الي مَحشَرهم10.

ما در حال گفت‌و‌گو بوديم كه رسول خدا(ص) حاضر شد و فرمود: از چه سخن مي‌گوييد؟ گفتيم از قيامت. فرمود: قيامت آشكار نمي‌شود، مگر اين كه ده نشانه پيش از آن ببينيد: دود، دجّال، جنبنده، طلوع خورشيد از سمت مغرب، نزول عيسي(ع)، يأجوج و مأجوج، لرزش زمين در مشرق و مغرب و در جزيره‌العرب و آخرين نشانه آتشي است كه از سوي يمن آشكار شود و مردم را به سوي محشر سوق دهد.

اين روايت و نمونه‌هاي آن كه علا‌يم ظهور را با نشانه‌هاي قيامت آميخته است - به فرض صحت - به اين معناست كه پيش از قيامت اين حوادث رخ خواهد داد ولي الزاماً به اين معنا نيست كه بلا‌فاصله پس از آن قيامت روي دهد. روايت‌هاي ديگري در كتاب‌هاي اشراط الساعه آمده است كه ارتباط مستقيمي با علا‌يم ظهور ندارد. براي نمونه: از رسول خدا(ص) نقل شده است كه <قيامت بر پا نمي‌شود تا اين‌كه مردي از اهل بيت من ظهور كند.>11 چنان‌كه پيداست، مراد رسول خدا(ص) اين است كه ظهور مهدي(ع) پيش از قيامت حتمي است؛ نه به اين معنا كه ظهور او نشانه‌اي براي رسيدن قيامت باشد.

آشفتگي و اختلا‌ف متون‌

مروري بر مجموع روايت‌هاي علا‌يم، نشان‌دهندهِ اين است كه متن آن‌ها با يكديگر تفاوت زيادي دارد يا مطلب‌هايي در آن‌ها آمده كه بعضي درست و برخي نادرست به نظر مي‌رسد؛ قسمتي از يك خبر به طور قطع در گذشته اتفاق افتاده و قسمت ديگر آن قابل ترديد است. نمونهِ آن روايتي از امام صادق(ع) است كه در آن مي‌خوانيم:

بينا رسول‌الله(ص) ذات يوم في‌البقيع حتي اقبل علي(ع) فسأل عن رسول‌الله(ص) فقيل: انه بالبقيع فاتاه‌علي(ع) فسلّم عليه فقال اجلس فجلس عن يمينه. ثم جاء جعفر بن‌ابي‌طالب فسأل عن رسول‌الله فقيل له هو بالبقيع فأتاه فسلّم عليه فاجلسه عن يساره. ثم جاء العباس فسأل عن رسول‌الله فقيل له هو‌بالبقيع فأتاه فسلّم عليه فاجلسه امامه. ثم التفت رسول‌الله‌الي علي(ع) فقال: الا‌ ابشرك، اَلا‌ اخبرك يا علي؟ فقال: بلي يا رسول‌الله! فقال(ص): كان جبرئيل عندي آنفا و اخبرني اِن القائم الذي يخرج في آخر الزمان فيملا‌ الا‌رض عدلا‌ كما مُلئت ظلماً و جوراً من ذريتك من ولد الحسين(ع). فقال علي(ع): يا رسول‌الله ما اصابنا خير قطّ من الله الا‌ّ علي يديك. ثم التفت رسول‌الله الي جعفر بن ابي‌طالب فقال يا جعفر الا‌ّ ابشرك، الا‌ اخبرك؟ قال: بلي يا رسول‌الله! فقال(ص): كان جبرئيل عندي آنفا فاخبرني ان الذي يدفعها الي القائم هو من ذريتك اَتَدري من هو؟ قال لا‌. قال ذاك الذي وجهه كالدينار واسنانه كالمنشار و سيفه كحريق النار يدخل الجبل ذليلا‌ً و يخرج منه عزيزاً يكتنفه جبرئيل و ميكائيل. ثم التفت الي العباس فقال: يا عمّ النبي الا‌ اخبرك بما اخبرني به جبرئيل؟ فقال بلي يا رسول‌الله! قال. قال لي جبرئيل ويل لذريتك من ولد‌العباس فقال يا رسول‌الله افلا‌ اجتنب النساء؟ فقال له قد فرغ الله مما هو كائن.12

روزي رسول خدا در بقيع بود كه علي(ع) آمد و سمت راست آن حضرت نشست . سپس جعفر بن ابي طالب وارد شد و طرف چپ پيامبر نشست. عباس هم آمد و مقابل آن حضرت نشست. رسول خدا(ص) به امام علي(ع) فرمود: اكنون جبرئيل نزد من بود و به من خبر داد كه قائم كه در آخرالزمان مي‌آيد و زمين را پس از ظلم و جور، پر از عدل مي‌كند، از ذريهِ تو و از فرزندان حسين(ع) است. علي(ع) عرض كرد: اي رسول خدا(ص) هر خيري به ما مي‌رسد به دست توست. آن‌گاه پيامبر به جعفر بن ابي طالب رو كرد و فرمود: اكنون جبرئيل نزد من بود و به من خبر داد آن كه پرچم را به قائم مي‌سپرد از فرزندان توست صورت او چون دينار، دندانهايش مانند ارّه و شمشيرش همانند شعلهِ آتش است. با ذلت وارد جبل مي‌شود و با عزت بيرون ميآيد. جبرئيل و ميكائيل او را همراهي مي‌كنند. پس از آن رسول اكرم(ص) به عباس‌فرمود: جبرئيل به من گفت: واي بر ذريه‌تو از فرزندان عباس. عباس گفت آيا از زنان دوري كنم؟ آن حضرت فرمود آن چه بايد بشود، شد.

چكيدهِ مطالب اين روايت عبارتند از:

نخست: بشارت به اميرمؤمنان(ع) دربارهِ اين‌كه قائم(عج) از ذريهِ او و فرزندش امام حسين(ع) است؛

دوم: بشارت به جعفر كه يكي از ذريهِ او پرچم مهدي را حمل مي‌كند؛

سوم: اين‌كه بني عباس اهل بيت پيامبر را آزار خواهند داد.

مطلب نخست قابل ترديد نيست و عبارت ‌هاي آن هم هيچ مشكلي ندارد و در احاديث فراوان ديگر نيز - با اسناد معتبر - به آن تصريح شده است. مطلب سوم نيز در تاريخ واقع شده و بني عباس، فرزندان رسول خدا را بسيار آزار داده، بسياري از آنان را به شهادت رسانده‌اند. ولي مطلب دوم هم از نظر عبارت و هم از نظر مضمون، قابل پذيرش نيست. اما از جهت عبارت:اين‌كه پيامبر(ص) به جعفر فرمود: < انّ الذي يدفعها الي القائم من ذريتك>، روشن نيست چه چيزي را به قائم مي‌دهد؟ البته در همه كتاب‌ها ضمير <ها> پرچم معنا مي‌شود، ولي به هر حال در متن روايت دليلي بر درستي آن وجود ندارد. دو اشكال مهم ديگر در اين حديث وجود دارد:

نخست اين كه حضور جعفر بن ابي‌طالب و عباس بن عبدالمطلب در كنار يكديگر، آن هم در بقيع نزد رسول خدا بسيار بعيد و شايد نادرست باشد؛ چون جعفر تا زمان جنگ خيبر (اوايل سال هفتم هجرت) در حبشه بود و پس از نبرد خيبر نزد رسول خدا آمد و يك سال پس از آن در جنگ موته به شهادت رسيد،13 ولي عباس بن عبدالمطلب تا زمان فتح مكه در آن جا به سر مي‌برد14 و جز در جنگ بدر كه به اسارت مسلمانان در آمد،15 در مدينه حضور نداشته و آن زمان هم به طور قطع جعفر در حبشه بوده است. اشكال دوم اين كه در روايت، همراهي يكي از ذريهِ جعفر با قائم مطرح است و اتفاقاً عبدالله‌بن معاويه بن عبدالله‌بن جعفر‌در آستانهِ زوال امويان و ظهور عباسيان - كه بسياري از مخالفان بني‌اميه، روايت هاي ظهور مهدي را به نفع خود تأويل كرده اند - قيام كرد و چون دركوفه شكست خورد به خراسان رفت و به دست ابومسلم - داعي عباسيان - كشته شد. وي پيش از دستگيري مدتي بر شهرهاي ايران حكومت كرد و حتي منصور عباسي از عاملا‌ن او بود .16 اكنون با توجه به اشكال هايي كه در بالا‌ مطرح شده و به دلا‌يل زير مي‌توان گفت: اين بخش از روايت ساختگي است. زيرا:

1. عبدالله بن معاويه داراي شخصيتي مبهم است و اتهام‌هاي بسياري بر او و طرفدارانش وارد كرده‌اند؛ ابوالفرج اصفهاني در دو كتاب مقاتل الطالبين و اغاني، او را فردي لا‌ابالي، مأنوس با افراد بي دين، آدم‌كش و متهم به زندقه، معرفي مي‌كند.17 اگر به جهت مخالفت همزمان بني‌اميه و بني‌عباس با عبدالله، احتمال جعل اين اتهام‌ها را هم درست بدانيم، دست كم شاعر بودن، اُنس او با انجمن‌هاي شاعران و طرفداري‌اش از افراد لا‌ابالي، شخصيت نه چندان مستقيم و محترم وي را نشان مي‌دهد؛ پس اين كه گفته شده: وي به خود دعوت مي‌كرد و بيعت مي‌گرفت، مي‌تواند صحت داشته باشد.

2. در روايت بالا‌ از قول پيامبر(ص) خوانديم كه <اين ذريهِ جعفر با ذلت وارد جبل مي‌شود و با عزّت خارج مي‌شود.> و اين كاملا‌ً با حركت و قيام عبدالله بن معاويه بن عبدالله‌بن جعفر تطبيق‌مي‌كند. زيرا: او پس از شكست در كوفه به منطقه جبل (جبال)18 فرار كرد، ولي در آن‌جا، موفقيت‌هايي كسب كرده و حتي به حكومت بخش‌هايي از ايران نايل شد.

3.صاحبان ملل و نحل مي‌گويند: گروهي خود را به عبدالله منسوب كرده و مدعي‌اند كه وي مهدي است و ظهور خواهد كرد.19 اين كه خود عبدالله چنين ادعايي داشته يا نه، ثابت نيست، ولي همين كافي است كه بدانيم؛ عده‌اي پس از او چنين كرده‌اند.

4. اين بخش از روايت منسوب به پيامبر در خبر ديگري يافت نمي‌شود و قرينه‌اي نيز از احاديث ديگر ندارد.

5. اين روايت فقط در غيبت نعماني آمده و در سند آن ابراهيم بن اسحاق نهاوندي وجود دارد كه نجاشي و شيخ او را تضعيف كرده‌اند20 و افراد ديگري نيز در آن مجهول و مهمل هستند.21

با اين همه ممكن است گفته شود راوي اين مطالب ابان بن عثمان الا‌حمر البجلي، از زبان امام صادق(ع) مي‌باشد و عبدالله بن معاويه با فاصله زيادي پيش از صدور احتمالي اين روايت، قيام كرد و كشته شد پس دليلي بر جعل آن وجود ندارد!

به هر حال احتمال‌هاي موجود، باعث ترديد دربارهِ بخشي از روايت‌ مي‌شود و از اين نمونه‌ها در احاديث مربوط به علا‌يم، كم نيست. از اين جمله روايت‌هايي است كه پنج نشانه براي ظهور معرفي مي‌كند، ولي در ميان آن‌ها به هلا‌كت يكي از بني‌عباس اشاره مي شود22 كه اگر برگشت دوبارهِ بني‌عباس را نپذيريم، ذكر اين مورد در كنار بقيه علا‌يم حتمي، تا اندازه‌اي مشكل ساز خواهد بود. مگر آن كه بگوييم علا‌مت ظهور مي‌تواند با فاصلهِ چند قرن از ظهور واقع شود!

دربارهِ نداي آسماني كه از نشانه‌هاي مهم و حتمي ظهور مهدي شمرده مي‌شود و احاديث بسياري دربارهِ آن وارد شده است، نيز اين آشفتگي وجود دارد. از اين رو درادامه بحث به بررسي تفصيلي اين نشانه مي‌پردازيم.

نداي آسماني‌

گفته شد كه يكي از اشكال‌هاي روايت‌هاي علا‌يم ظهور، اختلا‌ف متن اين روايت‌ها است، به گونه‌اي كه دستيابي به نتيجه‌اي قطعي دربارهِ علا‌يم را با دشواري مواجه مي‌كند. در اين جا به بررسي يكي از مهم‌ترين علا‌يم ظهور - كه تا كنون بررسي جامعي دربارهِ آن نشده است - مي‌پردازيم و با نقل همه تعبيرها، به چگونگي جمع ميان آن‌ها اشاره مي‌كنيم.

يكي از مهم‌ترين علا‌مت‌ها كه در شمار نشانه‌هاي حتمي ذكر شده و نزديك‌ترين آن‌ها به ظهور به شمار مي‌رود، صدايي است كه از آسمان شنيده خواهد شد. كمتر روايتي است كه از علا‌يم ظهور سخن گفته، ولي به اين نشانهِ مهم اشاره نكرده باشد. فقط در غيبت نعماني از شصت و هشت روايت باب علا‌يم، سي روايت،23 دربارهِ اين نشانه سخن‌ مي‌گويد و اين غير از روايت‌هاي ديگر باب‌ها و ديگر كتاب‌هاي غيبت است. موضوع نداء در منابع اهل سنت هم شبيه احاديث شيعه آمده است.24 در برخي رواياتِ نداء به آيهِ <ان نشأ ننزل عليهم من السماء آيه>(شعراء : 4) استدلا‌ل و گويا نداي آسماني، مصداقي براي اين آيه شمرده شده است.25 از اين علا‌مت بيش‌تر به نداء و گاه صوت و گاه صيحه تعبير شده است. البته در مواردي، فزعه را مرادف آن‌ها گرفته‌اند كه به نقد آن خواهيم پرداخت. آن‌چه در اينجا مورد نظر مي‌باشد، اين است كه:

1. آيا هر سه تعبير نداء و صوت و صيحه يكي است و آيا فزعه با آن‌ها ارتباطي دارد؟

2. آيا اين نداء - چنانكه در برخي روايت‌ها آمده26 - در ماه رمضان است؟

3. صدا چندتاست و ندا كننده كيست؟

4. مضمون نداء چيست؟

با توجه به آن‌چه در روش بحث گفته شد و به دليل كثرت روايت‌هاي مربوط به نداء در اين‌جا از سند آن‌ها بحث نخواهيم كرد، بلكه در صدد هستيم آن‌ها را با يكديگر مقايسه كرده آن‌چه را كه با مجموع روايت‌ها سازگاري ندارد، رد كنيم.

پاسخ سؤال اول و دوم: از مجموع روايت‌ها، با مراجعه به كتاب‌هاي لغت استفاده مي‌شود كه سه واژهِ نداء، صيحه و صوت مترادفند يا دست كم در اين موضوع، در يك معنا به كار رفته‌اند؛ ابن منظور، نداء را به صوت و صوت را به نداء معنا كرده است.27 همچنين مصدر صيحه (صياح) را به صوت ترجمه و صيحه را عذاب معنا كرده است.28 با اين حال راغب <صيحه> را <رفع الصوت> (فرياد)، معنا‌ مي‌كند29 كه تأييد كنندهِ سخن ماست. همچنين <صاح به> را <ناداه> معنا كرده و صيحه را <يكبار فرياد زدن> دانسته‌اند. به نظر مي‌رسد كاربرد صيحه در قرآن - كه سيزده بار تكرار شده است - الزاماً معادل عذاب نيست. بلكه مقصودِ حق‌تعالي، صدايي است كه عذاب الهي را به دنبال دارد يا هشدار به عذاب است. به هر حال حتي اگر مترادف واژه‌هاي نداء، صوت و صيحه از كتب لغت هم استفاده نشود - كه البته استفاده مي‌شود - اين امر از حديث‌هاي علا‌ئم الظهور به خوبي مشهود است. به عنوان مثال: در حديث نهم باب چهارده غيبت نعماني، پنج علا‌مت ذكر شده كه يكي از آن‌ها <صيحه من السماء> است. در روايت سيزده آن باب <مناد من السماء> آمده است. در روايت شانزدهم، از امام پرسيده شد: آيا صوت همان [صداي] منادي است؟ و امام جواب مثبت داد. دليل ديگر اين كه در بيان علا‌يم پنج‌گانهِ حتمي، گاه نداء، گاه صوت و گاهي صيحه تعبير شده است. 30 شايد از اين كه شيخ مفيد در شمارش نشانه‌هاي ظهور تنها به نداء اشاره كرده31 و از صيحه و صوت - با وجود فراواني آن دو در روايت‌ها - سخني نگفته است، بتوان استفاده كرد كه وي نيز هر سه را يك علا‌مت مي‌داند.

كلمهِ <فزعه> كه به معني ترس و وحشت است و در چند خبر بيش‌تر نيامده است، ارتباطي با نداء، صيحه يا صوت ندارد؛ زيرا اين كلمه هيچ گاه به معناي نداء يا صدا (صوت) به كار نرفته است. تنها آن‌چه كه باعث تصور ترادف آن‌ها مي‌شود، برداشت نادرست از صيحه است كه پيش‌تر اين برداشت (معناي وحشت) را ردّ كرده، گفتيم مراد از صيحه در علا‌يم، همان نداي آسماني است. به نظر مي‌رسد منشأ اين اشتباه، شباهتي است كه از روايت‌ها دربارهِ صيحه و فزعه استفاده مي‌شود. به عنوان مثال: در برخي نقل‌ها مي‌خوانيم: صدا در ماه رمضان خواهد بود.32 از سويي، فزعه هم در ماه رمضان ذكر شده است.33 از اين رو صيحه و فزعه را يكي تصور كرده‌اند34. به ويژه كه در روايتي مادهِ فزع با صيحه جمع شده است.35 ولي به نظر مي‌رسد چنين نيست و فزعه با صيحه و نداء ارتباطي ندارد زيرا:

نخست: معناي آن‌ها با يكديگر متفاوت است - همانگونه كه گذشت - ؛

دوم: بر اساس روايت‌ها، فزعه در ماه رمضان است، ولي در ميان ده‌ها روايتِ نداء، تنها 4 روايت، وقوع نداء يا صيحه را در اين ماه مي‌داند36 و اين چهار روايت هم به دليل وجود برخي اشكالا‌ت در متن آن‌ها، چندان قابل اعتماد نيست.37

سوم: در چند روايت، سخن از كسوف در ماه رمضان است38 كه به نظر مي‌رسد مقصود از فزعه در رمضان همان باشد. چون: بنا به روايات، اين كسوف بر خلا‌ف حساب منجمان، بي‌سابقه خواهد بود.39 از اين رو، وحشت (فزع) عمومي را به همراه دارد.

چهارم: در يك حديث، نداء و فزعه در كنار هم ذكر شده است40 كه نشان مي‌دهد نداء با فزعه تفاوت دارد.

پاسخ سؤال سوم؛ از روايت‌هاي علا‌يم استفاده مي‌شود: ندايي كه هنگام ظهور به گوش مي‌رسد از دو ناحيه است: اول از جبرئيل كه مردم را به مهدي(ع) مي‌خواند و دوم از شيطان كه در مردم ترديد ايجاد مي‌كند. برخي از اين روايت‌ها مي‌گويد كه نداي جبرئيل از آسمان و نداي ابليس از سوي زمين بلند مي‌شود.41 از امام صادق(ع) پرسيده شد: چگونه مردم با ديدن عجايبي مانند خسف بيداء و نداي آسماني باز هم با قائم مبارزه مي‌كنند؟ امام فرمود: چون شيطان آنان را رها نمي‌كند و او هم ندايي دارد مانند اين كه رسول الله را در عقبه42 ندا كرد.43 اين سخن امام دليل خوبي بر وجود دو فرياد از سوي دو قطب مخالف الهي و شيطاني است. در روايت‌هاي ديگري از امام پرسيده‌اند كه مردم مي‌گويند دو ندا چگونه تشخيص داده مي‌شود؟ كه اين پرسش نيز نشانگر ذهنيت عامه مردم دربارهِ تعدد نداست.

پرسش چهارم؛ گفته شد كه هنگام ظهور، ندايي آسماني از سوي جبرئيل و ندايي ديگر از سوي شيطان (ابليس) مردم را دعوت مي‌كند. پرسش اين است كه اين دعوت چيست و مضمون دو نداء چه خواهد بود؟ پاسخ اين كه از روايات بسياري استفاده مي‌شود نداي جبرئيل به منظور معرفي مهدي(ع) به مردم جهان است. مضمون برخي از احاديث اين گونه است: <منادي از آسمان نام قائم(ع) را مي‌گويد و اهل شرق و غرب آن را مي‌شنوند... جبرئيل نام صاحب الا‌مر و نام پدرش را مي‌گويد.>44 و <ندا دهنده‌اي از آسمان مي‌گويد فلا‌ني امير شماست.>45

به قرينهِ ديگر روايت‌ها، پيداست كه مقصود از فلان، ‌نام امام عصر است چنان كه از امام صادق(ع) نقل شده است:

<به اسم قائم نداء مي‌شود كه اي فلا‌ن پسرم فلا‌ن قيام كن>.46

به احتمال نزديك به يقين عدم تصريح امام به اسم مهدي(ع) به جهت همان نهي از تسميه او در آن زمان بوده است. در جاي ديگري از امام پرسيده شد: نداي آسماني چيست؟ فرمود:

<ندا كننده‌اي است كه به نام و نسب قائم ندا مي‌دهد>.47

با اين همه، حديث‌هايي وجود دارد كه در آن‌ها مي‌خوانيم:

<جبرئيل ندا مي‌دهد كه حق با علي(ع) و شيعيان اوست و شيطان مي‌گويد: حق با عثمان و طرفداران اوست.>48

<جبرئيل مي‌گويد: علي(ع) و شيعهِ او رستگارند و شيطان مي‌گويد: فلا‌ني و طرفداران او رستگارند، يعني مردي از بني‌اميه.>49

يا به صورت مجمل آمده است كه،

<شيطان مي‌گويد فلا‌ني مظلوم كشته شده است.>50

آن چه صحيح به نظر مي‌رسد، همان نداي جبرئيل به نام و نسب مهدي(ع) است و اين كه جبرئيل از علي(ع) و ابليس از عثمان سخن بگويند قابل پذيرش نيست. دلا‌يل اين سخن چنين است:

الف) آن چه از علي(ع) و عثمان سخن مي‌گويد فقط سه روايت است. چون هر دو مربوط به پاسخ امام ششم به مردي همداني است.51 ديگري، خبري است كه شيخ مفيد و شيخ طوسي آورده‌اند.52 البته در اين خبر، نام عثمان مطلق آمده لذا بعضي احتمال داده‌اند كه مراد، <عثمان بن عنبسه> يعني سفياني است.53 ولي ثبوت اين نام براي سفياني محل ترديد، بلكه غيرقابل قبول است و با توجه به مقابلهِ آن با نام علي(ع) نمي‌تواند غير از <عثمان بن عفان> باشد. در غير اين چند روايت - كه البته اسناد مختلفي دارند ولي مضمون آن‌ها دو تا بيش‌تر نيست - به نام عثمان تصريح نشده است، بلكه در چند روايت <فلا‌ن> آمده و در دو روايت (27 و 28 باب 14 نعماني) تعبير <مردي از بني اميه> اضافه شده است كه به نظر مي‌رسد تفسير راوي است نه گفتار معصوم. در يك حديث نيز چنين مي‌خوانيم: <جبرئيل مي‌گويد حق با علي(ع) و شيعيان اوست و ابليس مي‌گويد حق با سفياني و شيعهِ اوست.>54 در حديثي از كتاب فضل بن شاذان هم قسمت نخست كه نداي جبرئيل دربارهِ علي(ع) است،‌آمده و حرفي از نداي ابليس نيست.55 اين حديث به خاطرنام بردن از نفس زكيه و تطبيق او بر محمدبن [عبدالله بن] الحسن قابل ترديد است.

در مجموع به نظرمي‌رسد يا كلمهِ علي(ع) و عثمان از اضافه‌ها يا اشتباه‌هاي راويان باشد و يا مراد از <كسي كه مظلوم كشته شده> يا <مردي از بني‌اميه> همان سفياني است - كه در نقل شيخ صدوق به آن تصريح شده است - نه عثمان بن عفان. زيرا: شيخ صدوق، نداي ابليس را اين گونه نقل كرده كه مي‌گويد:

<حق با سفياني و طرفداران اوست.>56

ب) امروز - كه نزديك به چهارده‌قرن از نزاع‌طرفداران‌اميرمؤمنان(‌شيعه علي= الشيعه) و هواداران عثمان (شيعه عثمان = العثمانيه) گذشته است - تقريباً بيش‌تر مردم جهان از اين دو گروه اطلا‌ع لا‌زم و كافي را ندارند چه رسد به هنگام ظهور كه معلوم نيست با وجود ظلم وفساد فراوان چه اندازه مسلمان وجود داشته باشد تا علي(ع) و عثمان بن عفان را بشناسند. پس چگونه ممكن است جبرئيل و ابليس فريادي بزنند كه اكثريت مخاطبان آن را نمي‌فهمند و به منظور آنان پي نمي‌برند؟! به علا‌وه چرا معاويه در مقابل علي(ع) قرار داده نشده يا دو نفر ديگر كه مدار حق و باطلند، معرفي نشده‌اند؟ قاعده اين است: آن زمان كه جبرئيل مردم را به مهدي(ع) هدايت مي‌كند، ابليس، دشمن او را معرفي كند، چنان‌كه در نقل صدوق آمده است كه ابليس به سفياني دعوت مي كند. پس به نظر مي‌رسد اين چند روايت كه از علي(ع) و عثمان سخن مي‌گويد، متأثر از موقعيت آن زمان و حزب بندي‌هاي صدر اسلا‌م و تاريخ ائمه است؛ توضيح اين كه پس از قتل عثمان دو گروه (حزب) با نام‌هاي < شيعه علي(ع)> و <شيعه عثمان> به وجود آمدند و با <الشيعه> و <العثمانيه> تشخص يافتند.57 اين ذهنيت عام در دوره‌هاي بعدي نيز وجود داشته و بر اساس آن در اين احاديث تغييراتي ايجاد شده است. به ويژه كه درادامهِ روايت مي‌گويد: <عثمان مظلوم كشته شد، پس انتقامش را بگيريد.> و اين مطلب مربوط به دورهِ بني‌اميه است كه عثمانيه در مقابل شيعيان سياسي اميرالمؤمنين(ع) قرار داشتند، ولي هنگام ظهور، اين امر موضوعيتي نخواهد داشت.

ج) به طور كلي روايت‌هايي كه نداي جبرئيل را مربوط به علي(ع) و نداي ابليس را مربوط به عثمان مي‌داند، با حديث‌هايي كه نداي جبرئيل را دربارهِ معرفي قائم و نداي ابليس را انحراف مردم از او مي‌داند، توان مقابله ندارد چون اين روايت‌ها انسجام ندارد. نيز، تعدادي از خبرها، مضمون نداي ابليس را بيان نكرده و آن را براي ايجاد ترديد ميان مردم و انحراف از نداي جبرئيل - يعني يك عنوان كلي - مي‌داند.

در ادامهِ بحث از مضمون نداي آسماني لا‌زم است به خبرهاي واحد ديگري اشاره شود كه مضمون صدا را مطالب ديگري غير از آن چه گفته شد، مي‌داند. در اين احاديث مي‌خوانيم:

1 - < از شدت جنگ، منادي راستگويي ندا مي‌كند كه جنگ و كشتار براي چيست؟ صاحب شما فلا‌ني است.>58

2 - <وقتي سفياني به بيداء رسيد، ندا كننده‌اي از آسمان فرياد برمي‌آورد كه: اي بيداء، اين قوم را نابود كن.>59

3 - <جبرئيل پيشاپيش قائم ندا مي‌كند كه بيعت از آن خداست.>60

4 - <نداي آسماني مي‌گويد: اي پرندگان آسمان و درندگان زمين از گوشت بدن جباران سير شويد.61>

مورد اولي مطابق مجموع روايت‌هاي نداء است مگر آن كه جملهِ <جنگ و كشتار براي چيست> را اضافه دارد، ولي اصل اين كه نداي جبرئيل دربارهِ معرفي قائم است، مطابق ديگر احاديث و اضافه احتمالا‌ً از روات است؛ چون دراخبار ديگري اين اضافه وجود ندارد. بقيه موارد نيز همين‌گونه است؛ يعني منفرد است و روايت ديگري در تاييد آن‌ها به چشم نمي‌خورد. علا‌وه بر اين چند مورد، اخباري هست كه مي‌گويد:

< ندايي از سوي دمشق خواهد آمد>،62

ولي اين روايت‌ها يا مربوط به علا‌يم ظهور نيست63 و دربارهِ فَرَج به معني عام آن وارد شده است و يا هرگز از زبان معصوم صادر نشده است.

در خاتمه، ذكر اين نكته هم لا‌زم است كه اخبار مربوط به نداي آسماني آن‌گونه كه برخي گفته‌اند، اختصاص به شيعه ندارد،64 بلكه در منابع كهن و متأخر اهل سنت نيز فراوان نقل شده است.65

ادامه دارد

------------------

پي نوشت ها:

1. ‌شهيد سيد محمد صدر در <موسوعه الا‌مام المهدي> و به ويژه كتاب <تاريخ الغيبه الكبري>؛ علا‌مه جعفر مرتضي عاملي در كتاب <دراسه في علا‌مات الظهور> و اسماعيل اسماعيلي در مقالهِ <بررسي نشانه‌هاي ظهور>، چاپ شده در كتاب <چشم به راه مهدي>، شايد از معدود كساني باشند كه در اين موضوع قلم زده‌اند، ولي با توجه به گستردگي روايت‌ها ، بررسي بيش‌تري لا‌زم است تا تلا‌ش‌هاي اينان تكميل گردد.

2. رجوع كنيد به <الغيبه نعماني>، باب 16: <ما جاء في المنع من التوقيت والتسميه لصاحب الا‌مر>. البته در اين باب روايتي چند ذكر شده كه امام فرموده است،‌اين موضوع يعني ظهور، زمان مشخصي داشت و چون مردم افشا كردند به تأخير افتاد، ولي به فرض صحت اين روايت‌ها، خواهيم گفت كه اين مربوط به گذشته است و امام فرموده كه پس از آن هيچ وقتي تعيين نشد. (ر.ك: روايت‌هاي نهم و دهم، همان باب).

3. آيا ظهور نزديك است، ص 169.

4. مجله انتظار، ش 5، ص 17.

5 و6 . رجال الكشي (اختيار معرفه الرجال)، صص 224 و 225.

7. غاليان، ص 244.

8. در جلد اول و دوم <معجم احاديث المهدي> كه به احاديث پيامبر اختصاص دارد، احاديث زيادي از صحابه و تابعين نقل شده و به كتاب‌هايي مانند <الفتن ابن حماد>، ارجاع شده است. در پاورقي هر حديث هم اشاره شده كه سند به رسول خدا(ص) نمي رسد. در عين حال اين پرسش باقي است كه اگر اين احاديث از رسول خدا نقل نشده و به اصطلا‌ح موقوف است، چرا روي كتاب، عنوان <قسم احاديث النبي> ذكر شده است؟!

9. براي نمونه رجوع كنيد به روايت‌هاي شماره 435، 444، 451، 455، 472 و479 در <الغيبه> شيخ طوسي.

10. صحيح مسلم، ج 2، ص 666.

11. اشراط الساعه في مسند احمد، ص 262 به بعد.

12. الغيبه نعماني، ص 255 (ح اول، باب علا‌مات الظهور) توجه به اين نكته لا‌زم است كه به دليل كثرت نقل از كتاب الغيبه نعماني تلا‌ش مي‌شود به شمارهِ حديث و شمارهِ باب در متن يا پي‌نوشت اشاره شود؛ چون كتاب داراي چاپ‌هاي متعدد است و آن‌چه در دسترس بوده، چاپ فارس حسون است، ولي براي بررسي به چاپ تحقيق آقاي غفاري هم مراجعه شده است.

13. دربارهِ برگشت جعفر هنگام فتح خيبر و شهادت او در جنگ موته، ر.ك: السيره النبويه، ج 2، ص 35؛ تاريخ اليعقوبي، ج 1، ص 384.

14. السيره النبويه، ج 2، ص400 . تاريخ اليعقوبي، ج 1، ص 377.

15.تاريخ اليعقوبي، ج1، ص 364؛ تاريخ الطبري، ج 2، ص 426.

16. مقاتل الطالبيين، صص 156 - 158؛ انساب الا‌شراف 2/320 .

17. همان، ص 152.

18. منطقه جبال به قسمت مركزي و غربي ايران قديم اطلا‌ق مي‌شده است. همدان، اصفهان و قم جزو اين منطقه بوده است.

19. مقالا‌ت الا‌سلا‌ميين، صص 22 و 23؛ فرق الشيعه، ص 35.

20. رجال النجاشي، ج1، ص 94؛ فهرست شيخ طوسي، ص 16.

21. سند روايت چنين است: <ابوسليمان، احمدبن هوذه الباهلي، قال: حدثنا ابواسحاق ابراهيم بن اسحاق النهاوندي قال حدثنا عبدالله بن حماد الا‌نصاري عن ابان بن عثمان قال قال ابوعبدالله جعفر بن محمد(ع)> احمد بن هوذه باهلي شناخته شده نيست و دربارهِ عبدالله بن حماد انصاري توثيق صريحي وجود ندارد.

22. الغيبه نعماني، ح 21، باب 14، ص 269: <محمدبن صامت قال قلت لا‌بي‌عبدالله ما من علا‌مه بين يدي هذا الا‌مر؟ قال بلي قلت و ماهي؟ قال هلا‌ك العباسي و خروج السفياني و قتل النفس الزكيه و الخسف بالبيداء والصوت من السماء.> در ديگر روايت‌ها، به جاي هلا‌كت عباسي، يماني يا خراساني يا ... ذكر شده است. ر.ك: كمال الدين، ص 677 و 678 (حديث اول و هفتم باب علا‌ئم)؛ الغيبه نعماني، حديث‌هاي 9، 11، 15 و 26، باب 14؛ الغيبه طوسي، ص 436؛ البرهان، ص 114.

23. ر.ك: روايت‌هاي شماره 9 - 11، 13 - 17، 19 - 23، 25 - 29، 31 - 35، 54 و 63 - 67 از باب 14، الغيبه نعماني و همچنين صص 301، 146 و 187، همان.

24. ر.ك: الفتن، صص 235 - 237.

25. الغيبه نعماني، ح 19 و 23، باب 14، صص 268 و 271.

26. همان، ح 17 و 13، باب 14، صص 267 و 262.

27. لسان العرب، ج 15، ص 315 و ج 2، ص 57.

28. همان، ج 2، ص 521.

29. مفردات الفاظ القرآن، ص 298.

30. مقايسه كنيد روايت‌هاي اول و هفتم از باب علا‌ئم كمال‌الدين(ص 677 و 678) و روايت 21، باب 14 الغيبه نعماني (ص 270) را با يكديگر.

31. الا‌رشاد، ج 2، ص 369.

32. مختصر اثبات الرجعه، چاپ شده در مجله تراثنا، ص 217؛ الغيبه نعماني، ص 262، 267 و 301.

33. الغيبه نعماني، ح 8 و 11، باب 14، ص 260 و 262.

34. تاريخ الغيبه الكبري، ص 597؛ مقاله بررسي نشانه‌ها، چشم به راه مهدي، ص284.

35. الغيبه نعماني، ح 17، باب 14، ص 267 و به نقل از آن بحار، ج 52، ص 234؛ در اين روايت از اميرمؤمنان پرسيده شده است: <هل قَبل هذا او بعده مِن شي؟ فقال(ع): صيحه في شهر رمضان تفزع> البته در اين روايت از انتهاي حكومت يك گروه سخن گفته مي‌شود و <هذا> به همان برمي‌گردد.

36.كمال الدين، ص 678؛ الغيبه نعماني، ص 262، 267 و 301.

37. همچنين است خبري كه نعماني و طوسي از حسن بن محبوب از امام رضا(ع) آورده‌اند كه فرمود: <سه فرياد در ماه رجب خواهد بود.> (الغيبه طوسي، ص 439؛ الغيبه نعماني، ص 186) اين روايت علا‌وه بر اين‌كه در ميان اخبار ديگر مؤيد و قرينه‌اي ندارد،‌مضطرب است؛ چون در غيبت نعماني به نقل از امام رضا(ع) آمده است: <عند فقدان الشيعه الرابع من ولدي>، ولي در نقل شيخ طوسي <الثالث من ولدي> است كه احتمال جعل آن از سوي مدعيان مهدويت امام حسن عسكري(ع) وجود دارد. دربارهِ مدعيان مهدويت امام يازدهم، ر.ك: الغيبه طوسي، ص 218 به بعد.

38 و 39. الغيبه نعماني، روايت‌هاي 45 - 47، باب 14، ص 280؛ الغيبه طوسي، ص 444؛ كمال الدين، ص 684.

40. همان.

41. معجم احاديث المهدي، ج 3 ،ص 464 (به نقل از نعماني)؛ بحار، ج 52 ،ص 233 (به نقل از همان).

42. در منابع معتبر سيره مي خوانيم: وقتي انصار در عقبه دوم با رسول خدا بيعت كردند، صدايي شنيده شد كه خطاب به مشركان گفت: اي گروه عرب و قريش! اين محمد(ص) و صابئي‌ها [كنايه از تازه مسلمانان] در جمره عقبه بر جنگ با شما بيعت مي‌كنند. پيامبر فرمود: اين صداي شيطان است. وقتي قريش سلا‌ح برداشتند، پيامبر به انصار فرمود متفرق شويد. ر.ك: السيره ‌النبويه 1/447؛ اعلا‌م الوري 1/143؛ تاريخ الطبري 2/364 ).

43 .براي نمونه ر.ك به روايات 27 تا 32، باب 14 ، كتاب نعماني و روايت هشتم ، باب علا‌يم، كمال الدين.

44.كمال‌الدين، ح 4 باب علا‌يم، ص 678؛ الغيبه نعماني، ح 29، باب 4، ص 273.

45. الغيبه نعماني، باب 14، ح 13، ص 263.

46. همان، ح 28 و 33 ، ص 272 و 275.

47. همان، ح 64 .

48. همان، ح 15.

49.كمال‌الدين، ح 4، باب علا‌يم، ص 678؛ الغيبه نعماني، ح 29، باب 4، ص 273.

50 . الارشاد، ج 2، ص 371؛ الغيبه طوسي، ص 435.

51. الغيبه نعماني، باب 14، ح 13، ص 263.

52. همان، ح 19 و 20، ص 268 و 269 .

53. بحار، ج 52 ، ص 294؛ معجم احاديث المهدي، ‌ج 3، ص 457 (به نقل از نعماني).

54. الا‌رشاد، ج 2 ، ص 371 ؛ الغيبه طوسي، ص 435 و 454: <ينادي مناد من السماء اول النهار اَلا‌ انّ الحق مع علي و شيعته ثم ينادي ابليس في آخر النهار من الا‌رض الا‌ انّ الحق مع عثمان و شيعته...>

55. همان.

56.كمال‌الدين، ح 14 ، باب علا‌يم،ص 680 .

57.مختصراثبات الرجعه، چاپ شده در مجله تراثنا، ص 217 .

58. كمال الدين، ص 680 .

59. در واقع عثمانيه همان اهل سنت هستند و شيعه عموم شيعه اند نه خصوص اماميه.

60. اين مضمون در روايت 34 و 35، باب 14، الغيبه نعماني آمده است، ولي با توجه به آن كه راوي و مضمون هر دو يكي است، آن را خبر واحد به شمار ميآوريم. ضمناً روايت شماره 34، در چاپ اخير غيبت نعماني وجود ندارد!

61. الغيبه نعماني، ح 67، باب 14، ص 290؛ ر.ك: الفتن، ص 229.

62. الغيبه طوسي، ص 453 و به نقل از آن؛ بحار، ج 52، ص 290.

63. عقدالدرر، ص 87: <عن ابي‌عبدالله‌الحسين‌بن علي‌عليهما‌السلا‌م انه قال: ان لله مائده - و في روايه مأدبه - بقرقيسياء يطلع مطلع من السماء فينادي: يا طير السماء و يا سباع الا‌رض هلموا الي الشبع من لحوم الجبارين.> بايد توجه داشت كه اين روايت در منابع ديگر از امام صادق(ع) نقل شده است و به نظر مي‌رسد صاحب عقدالدرر به جهت تشابه كنيه، آن را به امام حسين نسبت داده است. مقايسه كنيد با، بحار، ج 52، ص 246.

64. الغيبه نعماني، ص 288؛ الغيبه طوسي، صص 441، 442 و 463.

65. البته در يكي از اين روايت‌ها (الغيبه طوسي، ص 442) صداي دمشقي در كنار نداي آسماني آمده است؛ يعني همراه يكي از علا‌يم حتمي ظهور، ولي در اين حديث تنها اين نداي آسماني به نشانه‌هاي حقيقي ظهور شباهت دارد و بقيه موارد مذكور،‌به ظهور مهدي ارتباطي ندارد و به ظاهر پيش‌گويي است. همين كه نداي آسماني و صداي دمشقي در كنار هم آمده است، اين مطلب را مي‌رساند كه صداي دمشقي به نداي آسماني ربطي ندارد و از آن جداست.

------------------

فهرست منابع و ماخذ

1.آيا ظهور نزديك است، سيد محمد طباطبائي، قم ، نشر مهدي يار، 1380.

2.اخبارالدوله العباسيه، نويسندهِ مجهول قرن سوم، تحقيق الدوري والمطلبي، بيروت، دارالطليعه، 1391 ق.

3. اختيار معرفه الرجال، شيخ طوسي، مشهد،‌ دانشكده الهيات و معارف، 1348.

4. الا‌رشاد، محمدبن محمدبن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت، بيروت، 1416 ق.

5. اشراط الساعه في مسند الا‌مام احمد و روائد الصحيحين، خالد الغامدي، بيروت، دار ابن حزم، 1420 ق.

6. اعلا‌م الوري، الشيخ الطبرسي، تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت، قم، 1417 ق.

7. انتظار (فصلنامه علمي تخصصي ويژه امام مهدي(ع))، مركز تخصصي مهدويت، قم، 1381.

8. انساب الا‌شراف، احمدبن يحيي بلا‌ذري (م 279)، تحقيق سهيل زكار و زركلي، بيروت، دارالفكر، 1417 ق.

9.بحارالا‌نوار، محمدباقر المجلسي، بيروت، مؤسسه الوفاء، 1403 ق.

10. البرهان في علا‌مات مهدي آخر الزمان، متقي هندي، تحقيق غفاري، قم، خيام، 1399 ق.

11. تاريخ سياسي غيبت امام دوازدهم، جاسم حسين، برگردان آيت‌اللهي، تهران،‌ اميركبير، 1367.

12. تاريخ الطبري (تاريخ الا‌مم والملوك)، محمدبن جرير طبري، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، ‌دارالتراث، بي تا.

13. تاريخ الغيبه الكبري، محمدصدر، بيروت،‌ دارالتعارف للمطبوعات، 1395 ق. (افست ذوالفقار قم).

14. تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر (م 571)،‌ تحقيق علي شيري، بيروت، دارالفكر، 1417 ق.

15. تاريخ اليعقوبي، احمد بن ابي يعقوب،‌تحقيق‌ مهنّا، بيروت، مؤسسه الا‌علمي، 1413 ق.

16. التنبيه والا‌شراف، علي بن حسين مسعودي، قاهره ، دارالصاوي، بي تا.

17. التشريف بالمنن معروف به الملا‌حم، رضي الدين سيدبن طاوس، تحقيق و نشر، مؤسسه صاحب الا‌مر، قم ، 1416 ق.

18. چشم به راه مهدي (مجموعه مقالا‌ت)، مقالهِ بررسي نشانه‌هاي ظهور، اسماعيل اسماعيلي، قم، دفتر تبليغات، 1378.

19. دادگستر جهان، ابراهيم اميني، قم، انتشارات شفق، 1381.

20.رجال النجاشي، تحقيق النائيني، بيروت، دارالا‌ضواء، 1408 ق.

21. سير اعلا‌م النبلا‌ء، محمدبن‌احمد الذهبي، بيروت، مؤسسه الرساله، 1414 ق.

22. السيره النبويه، عبدالملك بن هشام (م 213)، تحقيق، سقا و ديگران،‌بيروت دارالمعرفه،‌بي‌تا.

23. شرح الا‌خبار في فضائل ائمه الا‌طهار، قاضي نعمان مغربي (م363)، قم، جامعه مدرسين، 1409 ق.

24. صحيح مسلم،‌مسلم بن حجاج نيشابوري، بيروت، دارالتعارف،‌1406 ق.

25. ضحي الا‌سلا‌م، احمد امين، بيروت، دارالكتاب العربي، بي‌تا.

26. عصرالظهور، علي كوراني، قم،‌ دفتر تبليغات، 1408 ق.

27. عقدالدرر في اخبار المنتظر،‌يوسف بن يحيي الشافعي،‌تحقيق الحلو، القاهره، مكتبه عالم الفكر، 1399 ق.

28. غاليان، كاوشي در جريان‌ها و برآيندها، نعمت‌الله صفري، مشهد، آستان قدس، 1378.

29. الغيبه، محمدبن‌ابراهيم بن ابي‌زينب النعماني، تحقيق فارس حسّون كريم، قم، انوارالهدي، 1422 ق.

30. كتاب الغيبه، محمدبن‌الحسن‌الطوسي،‌تحقيق الطهراني و ناصح، قم، مؤسسه المعارف الا‌سلا‌ميه، 1417 ق.

31. الفتن، نعيم بن حماد المروزي (م 229)، تصحيح مجدي الشوري، بيروت، دارالكتب العلميه، 2002 م.

32. فرق الشيعه، حسن بن موسي النوبختي، بيروت، دارالا‌ضواء، 1404 ق.

33. الفهرست، الشيخ الطوسي،‌تحقيق: عبدالعزيز الطباطبائي، قم، مكتبه المحقق الطباطبائي، 1420 ق.

34. الكافي، محمد بن يعقوب الكليني، تحقيق ، علي اكبر غفاري، بيروت ، دارالا‌ضواء، 1405 ق.

35. كمال الدين و تمام النعمه، محمدبن علي بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق غفاري، قم ، جامعه مدرسين، چاپ چهارم، 1422 ق.

36. لسان العرب، ابن منظور، بيروت ، دار صادر، بي‌تا.

37. مختصر اثبات الرجعه،‌فضل بن شاذان (م 260)، تحقيق الموسوي،‌چاپ شده در مجله تراثنا، ش 15، 1409 ق.

38. معجم احاديث المهدي، تأليف و نشر ، مؤسسه المعارف الا‌سلا‌ميه، قم ، 1411 ق.

39. معجم مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهاني، تحقيق مرعشلي، بيروت ، دارالفكر،‌بي‌تا.

40. مقاتل الطالبيين، ابوالفرج اصفهاني، تحقيق احمد صقر، قم ، مكتبه الحيدريه، 1423 ق.

41. مقالا‌ت الا‌سلا‌ميين و اختلا‌ف المصلين، ابوالحسن اشعري (م 324) تصحيح هلموت ريتر، دارالنشر، 1400 ق.

42. مكتب در فرايند تكامل، حسين مدرسي طباطبايي، برگردان ايزدپناه، نيوجرسي، نشر داروين، چاپ دوم، 1375.

44. نسب قريش، مصعب بن عبدالله الزبيري (م 236)، قاهره، ‌دارالمعارف.